

متون انتقادی غرب مدرن / ۴

متفکران کلیدی

از نظریه انتقادی تا پست‌مارکسیسم

نوشته

سیمون تورمی و جولز تاونزند

ترجمه

مؤسسه خط ممتد اندیشه



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه: تورمی، سیمون، ۱۹۶۳-م.

Torney, Simon.

عنوان و نام پدیدآور: متفکران کلیدی: از نظریه انتقادی تا پستمارکسیسم / نوشته سیمون تورمی، جولز تاونزند؛ ترجمه مؤسسه خط ممتد اندیشه.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص.

فروست: متون انتقادی غرب مدرن؛ ۴.

شابک: 978-964-00-1403-5

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: عنوان اصلی: Key Thinkers From Critical Theory To Post-Marxism, 2006.

موضوع: علوم سیاسی - فلسفه.

موضوع: فیلسوفان جدید.

موضوع: نظریه انتقادی.

موضوع: مارکسیسم - فلسفه.

شناسه افزوده: تاونزند، جولز، ۱۹۴۵-م.

شناسه افزوده: Townshend, Jules.

شناسه افزوده: مؤسسه خط ممتد اندیشه، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ م ۲ ۸۷ ت ۷۷ JA

رده‌بندی دیوبی: ۲۳۰/۰۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۱۳۱۶۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۴۰۳-۵

این اثر ترجمه‌ای است از:

Simon Torney and Jules Townshend, *Key Thinkers from Critical Theory to Post-Marxism*. London: Sage Publications Ltd, 2006.



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

متفکران کلیدی: از نظریه انتقادی تا پستمارکسیسم

© حق چاپ: ۱۳۹۰، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: اول

نویسندگان: سیمون تورمی و جولز تاونزند

مترجم: مؤسسه خط ممتد اندیشه

صفحه‌آرا: امیرحسین حیدری

طراح جلد: محمدرضا نبوی

حروف متن: میترا ۱۴

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپ وازه‌پرداز اندیشه، تلفن: ۷۷۱۴۵۰۶۳۶

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۷۲۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

۹	پیشگفتار ناشر.....
۱۱	پیشگفتار مترجم.....
۱۳	پیشگفتار مؤلف.....
۱۵	مقدمه: از نظریه انتقادی تا پست‌مارکسیسم.....
۳۰	منابعی برای مطالعه بیشتر.....
۳۳	کورنلیوس کاستوریادیس: ماگماها و مارکسیسم.....
۳۶	عقلانی کردن، دیوان‌سالاری و اداره امور خود.....
۴۱	هدف مارکسیسم.....
۴۵	از مارکس تا لاکان: از اداره امور خود تا خودنهاد بودن.....
۵۰	خودمختاری، تخیل رادیکال و ماگما.....
۵۲	سازه‌گرایی اجتماعی به مثابه «ساختن / اعمال».....
۵۴	کاستوریادیس و پست‌مارکسیسم.....
۵۷	خلاصه.....
۵۸	ارزیابی.....
۵۸	منابعی برای مطالعه بیشتر.....
۶۱	دلوز و گاتاری: بازاندیشی ماتریالیسم.....
۶۵	آنتی‌ادیپ: «میل، انقلابی است».....
۷۰	آنتی‌ادیپ و پایان ایدئولوژی.....
۷۴	هزار فلات: از میل تا چندگانگی.....
۷۷	درخت‌ها و ریزوم‌ها: عام‌ها و کوچ‌ها.....

۸۷	به‌سوی یک (ضد) سیاست جدید؟
۹۴	خلاصه
۹۵	ارزیابی
۹۶	منابعی برای مطالعه بیشتر
۹۹	ژان فرانسوا لیوتار: از مبارزه تا گفتگو
۱۰۱	سال‌های اولیه: میل، هنر، خود
۱۰۸	از «ناباور» تا پست‌مدرن
۱۱۲	بازی‌های زبان و مسئله عدالت
۱۱۸	بازی‌های زبان و «دموکراسی تندرو»
۱۲۳	پست‌مارکسیسم و سیاست توهم‌زدایی
۱۳۰	خلاصه
۱۳۱	ارزیابی
۱۳۱	منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۳۳	لاکلاو و موفه: به‌سوی تخیل دموکراتیک رادیکال
۱۳۴	پیش از هژمونی و استراتژی سوسیالیستی
۱۳۹	هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: استدلال‌ها
۱۳۹	نقد نظریه مارکسیستی و سر برآوردن هژمونی
۱۴۳	تئوری هژمونی لاکلاو و موفه
۱۴۷	استراتژی جدید برای چپ‌ها: اعمال هژمونی بر جوامع پیشرفته صنعتی
۱۵۰	خلاصه مباحث اصلی آنان در هژمونی و استراتژی سوسیالیستی
۱۵۱	پس از هژمونی و استراتژی سوسیالیستی
۱۵۱	لاکلاو
۱۵۴	موفه
۱۵۸	ارزیابی
۱۶۶	خلاصه
۱۶۷	ارزیابی
۱۶۷	منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۶۹	فمینیسم پست‌مارکسیستی: درون و در برابر مارکسیسم
۱۷۱	زمینه
۱۷۶	پست‌مارکسیسم ضعیف
۱۷۷	میچل پرت

۱۸۲	دانا هاراوی.....
۱۸۹	پست مارکیسم قوی.....
۱۹۰	نظریه دیدگاه فمینیستی.....
۱۹۳	فمینیسم ماتریالیستی.....
۲۰۱	ارزیابی.....
۲۰۳	خلاصه.....
۲۰۴	منابعی برای مطالعه بیشتر.....
۲۰۹	اگنس هلر: انسان گرایی رادیکال و امر پست مدرن.....
۲۱۲	گست: مارکیسم پس از روایت بزرگ.....
۲۲۰	به سوی یک پست مارکیست (اومانیت).....
۲۲۶	سیاست رادیکال و وضعیت سیاسی پست مدرن.....
۲۳۱	به سوی رادیکالیسم «پست مدرن»؟.....
۲۳۴	پست مارکیسم هلر: یک ارزیابی.....
۲۴۱	خلاصه.....
۲۴۲	ارزیابی.....
۲۴۳	منابعی برای مطالعه بیشتر.....
۲۴۵	یورگن هابرماس: آشتی دادن مدرنیته، خودمختاری و همبستگی.....
۲۴۷	اهداف و زمینه ها.....
۲۵۲	اصلاح ضعف های نظری مارکیسم.....
۲۵۴	سطح فرانظری: ماتریالیسم تاریخی.....
۲۵۷	سطح فرانظری: کنش (عقلانیت) ارتباطی.....
۲۶۴	حل مسائل مربوط به مدرنیته.....
۲۶۷	ارزیابی پست مارکیسم هابرماس.....
۲۷۴	نتیجه گیری.....
۲۷۶	خلاصه.....
۲۷۷	منابعی برای مطالعه بیشتر.....
۲۸۱	ژاک دریدا: ساخت شکنی از مارکیسم (ها).....
۲۸۵	«اشباح»: مضامین کلیدی.....
۲۹۴	مارکیست ها پاسخ می دهند.....
۲۹۸	پاسخ های دریدا.....
۳۰۲	ارزیابی.....

۳۰۸	خلاصه
۳۰۸	انتقادات مارکسیستی
۳۰۸	پاسخ‌های دریدا
۳۰۹	ارزیابی
۳۰۹	منابعی برای مطالعه بیشتر
۳۱۱	نتیجه‌گیری: پست‌مارکسیسمی سفیدتر؟
۳۱۳	مسئله تاریخ
۳۱۵	مسئله سوژگی‌های انقلابی
۳۱۸	مسئله اخلاقیات
۳۲۰	مسئله پوزیتیویسم
۳۲۲	مسئله اصالت دادن به پیشرو
۳۲۴	مسئله دموکراسی
۳۲۹	نمایه

پیشگفتار ناشر

هرچند که فرهنگ لیبرالی جامعه غرب همواره از دریچه نگاه خود به جهان اطراف و دیگر فرهنگ‌ها نگریسته و با رویکرد برخواسته از این دریچه به نقد روش‌ها، منش‌ها، فرایندها و رویدادهای آن‌ها پرداخته است و کمتر به نقد خویش اقدام کرده لیکن گروهی از اندیشمندان غربی نیز از دیرباز به وضعیت حاکم بر جوامع خود انتقاد داشته‌اند. این اندیشمندان که افکار آن‌ها ملهم از مکاتب فکری مختلفی از جمله سوسیالیسم کلاسیک، مکتب انتقادی فرانکفورت، حلقه مونیخ، چپ نو، بوم‌گراها و... است بر نقاط ضعف اندیشه لیبرالی و جامعه غربی انگشت گذاشته و درباره آن بحث کرده‌اند.

لزوم آشنایی جامعه فرهیخته و علاقه‌مند به مباحث فکری با این گستره انتقادی، مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر را بر آن داشت مجموعه کتاب‌هایی با عنوان «متون انتقادی غرب مدرن» در این زمینه عرضه کند. برخی از مزیت‌های این مجموعه را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. تاکنون یک مجموعه منسجم با رویکرد نقد غرب توسط اندیشمندان غربی در ایران منتشر نشده است و امیرکبیر پیش‌گام این عرصه است.

۲. ضرورت نقد مبانی و مدل‌های فرهنگی غرب بارها مورد تأکید قرار گرفته است. قطعاً نقد غرب از سوی اندیشمندان پا گرفته در همان فرهنگ به پیشبرد این رویکرد بسیار کمک می‌کند.

۳. کتاب‌های انتخاب‌شده مجموعه‌ای از بهترین آثار از نظر کیفیت با توجه به شاخصه‌هایی چون جایگاه نویسنده، اعتبار ناشر و محتوای اثر به‌شمار می‌روند.
۴. غالب کتاب‌ها از نظر زمانی متعلق به سال‌های اخیر هستند، لیکن برخی از متون پایه نقد غرب نیز وجود دارند که از نظر ارزش آکادمیک و بنیانی، ترجمه آن‌ها ضرورت دارد و در این مجموعه به آن‌ها نیز اشاره شده است.
۵. سعی شده است هرکدام از کتاب‌های انتخاب شده به یکی از جنبه‌های مختلف فرهنگ غرب مانند اندیشه، هنر، اقتصاد، سیاست، جامعه، ادبیات و... اشاره داشته باشد تا مخاطب با رنگ‌آمیزی متنوعی از رویکرد انتقادی مواجه شود.
- امیدوار هستیم مخاطبان گران‌قدر در پیمودن این مسیر «مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر» را از نقدها و نظرات خویش بهره‌مند سازند.

پیشگفتار مترجم

کتاب متفکران کلیدی: از نظریه انتقادی تا پست مارکسیسم همان گونه که از عنوانش نیز برمی آید، درآمدی بر اندیشه‌های انتقادی رایج در دنیای غرب است. اندیشه‌های انتقادی در این کتاب به تفکیک اندیشمندان ارائه شده و از این رو می‌تواند تصویری کلی از محورهای انتقادی موجود در فرهنگ و اندیشه غربی را در اختیار خواننده خود قرار دهد. در فصل‌های مختلف این اثر به اندیشمندانی چون کاستوریادیس، دلوز و گاتاری، ژان فرانسوا لیوتار، لاکلاو، موفه، اگنس هلر، یورگن هابرماس و ژاک دریدا از دریچه نگاهی پست مارکسیستی و به شیوه‌ای انتقادی نظر افکنده است. مؤلفان در این کتاب بیان می‌دارند که گونه‌های مختلف پست مارکسیسم وجود دارند اما ویژگی تمام آن‌ها این باور است که هیچ بازگشت ساده‌ای به مارکس وجود ندارد. فرضیه تمام این اشکال آن است که به‌ترتیب موضوع عمیقی در ادعاهای مارکس و مارکسیسم وجود دارد که نظریه‌رهایی انسان است. دغدغه‌رهایی آن‌ها را به‌سوی انواع پروبلماتیزه کردن مفاهیم مارکسیستی می‌کشاند. این اثر سعی دارد به این مفاهیم برجسته در تفکر مارکس و نسبت آن با پست مارکسیسم نگاهی انتقادی داشته باشد؛ مفاهیمی مانند: مسئله دموکراسی، پیش‌تازگرایی و روشنفکران، مارکسیسم و پوزیتیویسم، شرح اخلاقیات مارکس، شرح سوژه انقلابی و نظریه تاریخ.

این کتاب را مجموعه انتشارات دانشگاه استنفورد (SAGE) در سال ۲۰۰۶ م. منتشر کرده و توسط مؤسسه تحقیق و ترجمه خط ممتد اندیشه ترجمه شده است. این مؤسسه با دعوت گروهی از مترجمان کوشیده است زمینه‌های همکاری ایشان را فراهم آورد و سعی کرده کار گروهی مترجمان را به گونه‌ای سامان دهد که بتوان از ظرفیت‌های علمی آن‌ها سود جست و کتاب‌هایی را روانه بازار نشر کرد که شاید مترجمان به‌تنهایی فرصتی برای به انجام رساندن ترجمه تمامی آن نمی‌یافتند. اینکه نام این مؤسسه به‌عنوان مترجم ذکر شد، به این معنا است که مؤسسه خط ممتد اندیشه، مسئولیت هر اشتباهی را می‌پذیرد و البته قدردانی از گروهی را که در این کار سهمی داشته‌اند، وظیفه خود می‌داند.

در این اثر نرگس حسن‌لی، شهرزاد سلطانی، مارال لطیفی، سیدمهدی یوسفی، گلنار نریمانی و شاهرخ زبردست در مقام مترجم و سیدمهدی یوسفی به‌عنوان ویراستار متن نهایی با مؤسسه خط ممتد اندیشه همکاری داشته‌اند. همچنین مدیریت تولید مجموعه کتاب‌های «متون انتقادی غرب مدرن» را نیز مسعود احمدوند برعهده داشته است. در پایان وظیفه خود می‌دانیم از دوستان پرشماری که در مؤسسه انتشارات امیرکبیر به انتشار این آثار پرداخته‌اند، به‌ویژه جناب آقای احمد نثاری مدیر معزز و سعید کرمی معاون محترم علمی تشکر کنیم.

پیشگفتار مؤلف

اثر حاضر نتیجه همکاری افراد زیادی به شیوه‌های مختلف بوده است. بلندپروازی نویسندگان کتاب امکان نداشت بدون کمک دیگران به‌طور کامل تحقق یابد. جولز مایل است از والری بریسون^۱، مورگان وایت^۲، گلین دیلی^۳، سیمون مالپاس^۴ و مارتین رینولدز^۵ قدردانی کند. او همچنین بسیار قدردان سائویرز^۶، انسانی با روحیات متفاوت است که به برخی از قسمت‌های این کتاب گوش فراداد و موقعیتی پیش آمد تا ببیند آیا این کتاب منظور خود را رسانده است یا نه. سیمون از اندی رابینسون به خاطر مطالعه پیش‌نویس فصل‌های ابتدایی و بسیاری کسان دیگر که آثار او دربارهٔ هِلر^۷ و دلوز^۸ را در طول سال‌های پیشین مطالعه کرده و نظرات منتقدانه‌ای اظهار نموده‌اند، تشکر می‌کند. او همچنین از خانواده‌اش به خاطر اینکه در طول نوشتن این کتاب به آرامش ذهن و روان او

-
1. Valerie Bryson
 2. White Morgan
 3. Glyn Daly
 4. Simon Malpas
 5. Martin Reynolds
 6. Saoirse
 7. Heller
 8. Deleuze

کمک کردند نهایت تشکر و سپاس را دارد. او از این جهت از عموم مردم سیج^۱ نیز که پس از بر باد رفتن خاکستر پیش‌بینی‌های عقلایی همچنان ایمانشان را حفظ کردند، ممنون است. سیمون تلاشش را به بسیاری از دانشجویان رشته‌های کارشناسی ارشد دانشگاه ناتینگهام تقدیم می‌کند که درخواست بیان روشن این نظریه‌های مبهم، گیج‌کننده، ثقیل و نامفهوم را داشته‌اند. او تلاش می‌کند برخی از این نظریه‌ها را در اینجا بیان کند. هر دو نفر ما اعتراف می‌کنیم این کتاب محصول دو ذهنیت انتقادی است که در دو مکتب مختلف پرورش یافته‌اند: مدرسه سامرهیل و سن کریستوفر، لچوورث. این دو مؤسسه می‌توانند نمونه‌هایی باشند که نه تنها آموزش می‌دهند چگونه باید «دنیایی دیگر» را متصور شد بلکه تحقق آن را هم مجسم کرده‌اند.

سیمون تورمی

جولز تاونزد

نوامبر ۲۰۰۵

www.ketab.ir

مقدمه: از نظریه انتقادی تا پست‌مارکسیسم

کتاب حاضر ارزیابی و معرفی تأثیر برخی از مهم‌ترین چهره‌های نظریه انتقادی معاصر است. آنچه این کتاب را از سایر کتاب‌ها متمایز می‌سازد آن است که ما چهره‌ها را از روی نقشی کلیدی که در شکلی از بحث درباره میراث انتقادی - پست‌مارکسیسم - داشته‌اند، انتخاب نموده‌ایم. همان‌طور که برای خوانندگان غیرتخصصی نیز مشهود است در اینجا با دشواری تعریف این گروه مواجه هستیم. زیرا فرض گرفته‌ایم موضوع ثابت و شناخته‌شده‌ای وجود دارد که می‌توان آن را به شیوه عقاید فلسفی متداول، ایدئولوژی یا عرف نظریه‌پردازی تشریح کرده و مورد مطالعه قرار داد. مشکل اینجا است که موضوع مورد مطالعه آشکارا گریزان و تعریفش سخت و دشوار است، یا لااقل هر برداشتی از آن می‌تواند مورد اعتراض قرار گیرد. اما چرا این‌طور است؟

در یک سطح پست‌مارکسیسم با اثر ارنست لاکلاو^۱ و شانتال موفه^۲، *استراتژی سوسیالیست و استیلا* (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵) تداعی می‌شود. بسیاری از کسانی که در زمینه نظریه‌های سیاسی و انتقادی کار می‌کنند این کتاب را متنی کلیدی برای

1. Laclau Ernesto

2. Chantal Mouffe

پست‌مارکسیسم می‌دانند و از نظر عده‌ای/استیلا تنها کتاب این جریان فکری است (جراس، ۱۹۸۷؛ موزلیس، ۱۹۸۸). در این سنت همان‌طور که اهمیت مارکس برای شکل دادن به مباحث رادیکالی چپ‌گرا مورد تأکید قرار می‌گیرد، این بلندپروازی هم وجود دارد که ذیل نام پست‌مارکسیسم، مارکس کنار گذاشته شود. اگرچه این مباحث بی‌شک مهم و مؤثر بوده‌اند اما کسانی که به‌طور صریح و ضمنی آماده‌اند تا مسئولیت این پروژه را در دست بگیرند، نسبتاً محدود هستند. حتی کسانی مثل اسلاوی ژیزک^۱ که در وجه کلان آن سهیم می‌شوند مشخصاً لقب پست‌مارکسیسم را کنار می‌گذارند، مگر اینکه برای توصیف دیگران از آن استفاده کنند (ژیزک، ۱۹۹۸). پست‌مارکسیسم برچسبی است که بعضی افراد برای نشان دادن هویت خود به دیگران می‌چسبانند.

بالاین‌حال، این گنگی باعث نشده تا کسانی مانند استوارت سیم نتوانند آن را همان حرکت روشنفکرانه جدی‌ای تلقی کنند که ریشه در ظهور مارکسیسم غربی بعد از انشعاب مارکسیسم در دوره انقلاب روسیه و فروپاشی بین‌الملل دوم دارد (سیم، ۱: ۱۹۹۸؛ ۲۰۰۰). بنا به گفته برخی، پست‌مارکسیسم بسیاری (و شاید اغلب) کسانی را در بر می‌گیرد که می‌توان آن‌ها را مارکسیست خواند، اما تحت تأثیر عقاید غیرراست‌گیش مارکسیسم غربی، از جمله گئورگ لوکاچ^۲ یا آنتونیو گرامشی^۳ هستند. بنابراین می‌توان به‌راحتی از دو نوع تعریف سخن گفت که یکی پست‌مارکسیسم را آمیختن نظر این دو نفر می‌پندارد و دیگری بر جنبشی کاملاً سازمان‌یافته و دارای نقشی کلیدی در نظریه انتقادی اشاره می‌کند. بالاین‌حال، در هر دو رویکرد مشکل واضحی وجود دارد. رویکرد اول به‌سادگی فرض می‌کند که شکل و ماهیت پروژه لاکلاو و موفه منحصر به فرد یا مخصوص به طرز تفکر خاصی است و بنابراین تا اندازه‌ای گسستگی در نظم معمول اشیا را نشان می‌دهد. همچنین فرض می‌کند که یک برچسب فقط زمانی اعتبار دارد که خودآگاهانه به‌عنوان نشانه‌ای برای توصیف خود از آن استفاده شود و جریان را از متن دیگر جریان‌ها متمایز سازد. مارکس خودش اعلام می‌کرد که او یک مارکسیست نیست، گویی با چنین اشاره‌ای

1. Slavoj Zizek

2. Gyorgy Lukacs

3. Antonio Gramsci

می‌توانست مانع از مصادرهٔ خودش توسط کسانی شود که از استفادهٔ این واژه برای وصف خود خرسند بودند. واقع‌بینانه‌تر این است که لاکلاو و موفه را در میان تعداد بی‌شماری از نظریه‌پردازان قرار دهیم که تا اندازه‌ای در جستجوی رسیدن به «ماورای» مارکس از طریق پروپلماتیزه کردن و تغییر آثار او بوده‌اند.

از سوی دیگر، تصور نمی‌کنیم که عقب بردن دامنهٔ شمول پست‌مارکسیسم تا اوایل قرن بیستم مفید باشد. این بدان معنا نیست که در این دوره‌ها تنوع عقاید مخالف مارکسیستی و غیرمارکسیستی وجود نداشته باشد. قطعاً چنین بوده است. بلکه به‌طور ضمنی بیان می‌دارد که جان گرفتن مسئله‌ساز لاکلاو و موفه، و زیر سؤال بردن اعتبار و ارتباط مارکسیسم به‌عنوان یک شیوهٔ نظری و ایدئولوژیک مجهز، چندان شبیه بررسی‌های مارکسیست‌های غربی مانند لوکاچ، بلوخ، گرامشی و دیگرانی نیست که به پایان آن معتقد نبودند. خود لوکاچ برای مثال این جریان را نوزایی مارکسیسم می‌دانست (لوکاچ، پیشگفتار، ۱۹۷۱: ۱۹۶۷). این اشخاص به‌دنبال بسط و توسعهٔ مارکسیسم بودند، نه تعویض آن با نظام دیگری از افکار یا یک دیدگاه نظری دیگر. آنجا شاهد احساسات مارکسیستی هستیم، نه احساسات پست‌مارکسیست‌ها. پست‌مارکسیسم احساس نسل پس از سال ۱۹۶۸ بود، البته نه احساسات ضروری بعد از ۱۹۶۸. اما چرا بعد از ۱۹۶۸؟ اهمیت این تاریخ برای موضوع ما چیست؟

اگر خیلی اغراق نکرده باشیم باید گفت ۱۹۶۸، آغاز و پایان مارکسیسم شرقی و غربی است. در خوانش شرقی، بهار پراگ^۱ شاهد درهم‌شکستن این ایده بود که اتحاد جماهیر شوروی نماینده و بازنمای جنبش ضدسرمایه‌داری و مدلی برای طبقهٔ رنج‌کشیدهٔ جهان در دست دارد. با ورود تانک‌های شوروی به خیابان‌های پراگ کسانی که به افسانهٔ گذرگاه کمونیسم شوروی چسبیده بودند، مجبور شدند بپذیرند که چنین چشم‌اندازی اگر دروغ نباشد، لااقل بسیار دور از دسترس است. بسیاری از افراد برای اصلاح کمونیسم تلاش کردند و امید بزرگ روشنفکران غربی طرف‌دار شوروی و نیز بسیاری از چپ‌گرایان شرق، در این تلاش‌ها به ثمر نرسیده و به‌ویژه توسط مقامات رسمی شوروی از بین رفته بود. زیرا آن‌ها دربارهٔ مخالفت‌های موجود در گوشه‌وکنار بلوک شرق شکیبایی به خرج ندادند.

پس از این نقطه، تنها سرسخت‌ترین استالینیست‌ها به این خرده امیدها و انتظارات چسبیدند و این اعمال را شخصیت مترقی شوروی خواندند. از این‌رو، بهار پراگ ارزیابی مجدد مسیر شوروی را ضروری کرد، اما این ارزیابی فاقد میل به تاکتیک‌های براندازانه و طلایه‌داری نخبگان یا افسران پیش‌گام گذشته برای طبقه رنج‌کشیده بود.

در سال ۱۹۶۸ همچنین شاهد رویدادهای پاریس بودیم که نه به دلیل اعلام حزب رسمی کمونیست فرانسه که به شکل خودجوش رخ دادند. برعکس، این حزب به جای آنکه جرقه یا کاتالیزور سیاست انقلابی باشد به بخشی از مشکلاتی تبدیل شد که معترضان باید بر آن چیره می‌شدند. مارکسیسم سازمان‌یافته در اروپا مجدداً ضربه‌ای خورد که هرگز بهبود نیافت و به فرقه‌های کمونیسم اروپایی، مائوئیسم، تروتسکیسم و استالینیسم تجزیه شد. به‌طور کلی، سال ۱۹۶۸ نشان داد که سیاست پیشرو در جایی غیر از احزاب مارکسیست یا تحت رهبری مارکسیست‌ها قرار دارد. سیاست پیشرو در خیابان‌ها، زیر سنگ‌فرش‌ها، در جنبش‌های جدید اجتماعی فمینیسم و طرف‌داری از محیط‌زیست تعریف شد: ظاهراً هر جایی به جز حزب. سوژه انقلاب سنتی، طبقه کارگران صنعتی، تغییر شکل داده، منحرف شده، از بین رفته یا از انجام وظایف سر باز زده بود. این مسئله، مرکز حیرت‌آور حیات‌بخش رویه و نظریهٔ چپ از سال ۱۹۶۸ به‌شمار می‌رود. چه چیزی یا چه کسی عامل جدید تغییر یا تجدیدنظر اجتماعی است؟ تروتسکیسم برخلاف عقاید مخالف، به چشم‌انداز بیداری مجدد آگاهی انقلابی در طبقه کارگر متکی بود. این گرایش در چرخهٔ انتظارات خاصی که از پیامدهای پیشرفت پس از جنگ جهانی دوم داشت، به‌طور فزاینده‌ای زیر سؤال رفت. بحران، رکود، تورم و بیکاری به‌وجود آمده بود. با این حال هیچ‌یک از این پدیده‌ها، غیر از اقدامات اصلاح‌طلبانهٔ احزاب سوسیال دموکرات و اتحادیه‌های تجاری ابداً شبیه فریب طبقه کارگر در جهان صنعتی توسعه‌یافته نبودند. بدتر از همه اینکه به نظر می‌رسد تأثیر پیشرفت‌های بازاریابی و تبلیغات کالا و اجناس، فهرستی بلندبالا از منتقدانی چون هربرت مارکوزه^۱ و دنیل بل^۲ را به این نتیجه رساند که

1. Herbert Marcuse

2. Daniel Bell

جایگزین معناداری برای سرمایه‌داری توسعه‌یافته وجود ندارد (بل، ۱۹۶۰؛ مارکوزه، ۱۹۴۶). پس سوژه جدید انقلابی یا ضدسرمایه‌داری در کجا شکل می‌گیرد؟

پست‌مارکسیسم واکنشی به این انتقادات و مسلماً پس‌زمینه‌ای برای پروژه لاکلاو و موفه و نیز رویکردها و نوآوری‌های متنوع نظری و استراتژیک بود. همه این‌ها در میل به رسیدن به ماورای مارکسیسم و کمونیسم شوروی سهیم بودند. از این رو، سال ۱۹۶۸ برای موضوع این کتاب، نقطه‌ای مرکزی است که رخدادها پیرامون آن اتفاق می‌افتند. اما حتی اگر مشروعیت سال ۱۹۶۸ به عنوان نقطه شروع تفکر در این باب را بپذیریم، باز هم این سؤال مطرح می‌شود که پست‌مارکسیسم چیست، چه چیزی به آن روح می‌بخشد و ویژگی‌های اصلی‌اش کدام هستند. و اگر قصد داریم چیزی بر تعریف این واژه در آثار لاکلاو و موفه بیفزائیم، چطور باید شروع کنیم؟

با توجه به ماهیت مسلم این کتاب که درآمدی برای دانشجویان و خوانندگان علاقه‌مند است، نمی‌توانیم از ارائه تعریفی روشن و شفاف از چستی پست‌مارکسیسم یا لاقبل‌گمانه‌زنی در این باره طفره برویم. ما ترجیح داده‌ایم از پارامترهای سال ۱۹۶۸ به عنوان راهنمایی جهت بررسی متفکران و اندیشمندان این فکر استفاده کنیم (مورای و شولر، ۱۹۸۸). بدیهی است که لاکلاو و موفه را در این تعریف می‌گنجانیم زیرا خود می‌خواهند نام پروژه‌شان را پست‌مارکسیسم بگذارند. با این حال، پس از آن، موضوع مقاومت اندیشمندان و نظریه‌پردازان بزرگ در برابر واژه پست به‌طور کل و پست‌مارکسیسم به‌طور خاص مطرح می‌شود. ما به کار کسانی توجه خواهیم کرد که زمانی گفته‌اند بحرانی در مارکسیسم وجود دارد، راست‌گیشی مارکسیستی مضمحل شده و این امر به‌لویه خود، تفکر در درون آثار و میراث مارکس برای بازسازی انتقادی و واکنش سیاسی نسبت به سرمایه‌داری توسعه‌یافته را ضروری می‌کند. فرض می‌کنیم که عنصر اصلی پست‌مارکسیسم در نهایت چنین تعریف شود، ایده ماندن در مدار حیرت‌آور مارکسیسم، ضمن انکار میانی مارکسیسم که نوعی بازسازی انتقادی به‌شمار می‌رود. ما به اشخاصی خواهیم پرداخت که فاصله قابل فهمی از افکار مارکس گرفته‌اند، نه کسانی که به ورطه‌های دوری رفته‌اند و گرایش مارکسیستی آن‌ها مانند انتهای ستاره‌های دنباله‌دار به دنبال آن‌ها در تاریکی فرورفته است. روش دیگر مطرح ساختن این موضوع، استناد به

ویتگنشتاین^۱ است؛ با همان شکلی که ما همواره در تصویر شباهت‌های خانوادگی بین متفکران و نظریه‌پردازان به سراغ آن‌هایی می‌رویم که ممکن است به نظر بیاید اشتراکات اندکی در آیین نظری داشته و به فضای خاص پیرامونشان یا خط سیر مخصوص خودشان تعلق دارند. البته برخی از این متفکران به مارکس نزدیک‌تر از دیگران هستند. ما گروهی از آن‌ها را پست‌مارکسیست «سخت» می‌خوانیم چرا که می‌خواهند مارکس را پروبلماتیزه کنند. دیگران پست‌مارکسیست‌های «سست» هستند که خود را صرفاً در برابر مارکسیسم ارتدکس می‌بینند. بالین حال، موضوع واحد پست‌مارکسیسم، ایده‌ موضع‌گیری چالشی رودرروی راست‌کشی است که در مقابل تلاش جهت پالایش آن قرار دارد.

در عین حال، برای انجام چنین کاری به بررسی تعاریف مطرح شده در بالا می‌پردازیم: مثلاً اینکه پست‌مارکسیسم را می‌توان جنبشی سیاسی یا روشنفکرانه دانست. به نظر می‌رسد از همین جا می‌توانیم بگوئیم تعریف ما حداقل غیرسیاسی است. ما درباره‌ ارتباط ارگانیک این جریان با مفارقات اجتماعی از نوع ارتباط لنین با دموکراسی سوسیالیستی روسی یا ارتباط گرامشی با حزب کمونیست ایتالیا بحث نمی‌کنیم. در واقع، یکی از ویژگی‌های اندیشه پست‌مارکسیسم فاصله عمده یا غیرعمدی آن از تلاش عینی احزاب، جنبش‌ها و گروه‌های اجتماعی است. پست‌مارکسیسم، به‌رغم بعضی استثنائات جالب توجهش، شیوه‌ای آکادمیک، روشنفکرانه و مخالف شیوه انقلابی است. ادعا می‌کنیم که پست‌مارکسیسم ایدئولوژی یا دیدگاهی یکپارچه و مجموعه‌ای از باورهای متمرکز بر سرنوشت احتمالی جامعه مدرن یا آیینی از افکار با خطوط مشخص پیوستگی، همفکری یا مجموعه‌ای از نقاط اشتراک بین اشخاص مهم نیست. در اینجا ارتباط بین اشخاص نامحسوس‌تر و ردیابی آن مشکل‌تر از آن است که اجازه چنین کاری را بیاوریم. از سوی دیگر، تصور می‌کنیم که دلالتی نظری و گاه سیاسی برای این واژه وجود دارد که حداقل برای نشان دادن محل این دال اسرارآمیز کافی است.

همان‌طور که خواهیم دید، انواع مختلف پست‌مارکسیسم وجود دارند اما ویژگی تمام آن‌ها این باور است که هیچ بازگشت ساده‌ای به مارکس وجود ندارد. فرضیه تمام این

اشکال آن است که به هر ترتیب موضوع عمیقی در ادعاهای مارکس و مارکسیسم وجود دارد که نظریه‌رهای انسان است. دغدغه‌رهای آن‌ها را به‌سوی انواع پروپلماتیزه کردن مفاهیم مارکسیستی می‌کشاند که آن‌ها را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد:

۱. نظریه تاریخ مارکس. پست مارکسیست‌ها صراحتاً یا ضمناً دیدگاه مارکس دربارهٔ پروسه تاریخی را غایت‌شناختی (تاریخ به‌عنوان هدف) یا فراروایت (لیونار) می‌دانند. این همان رویکردی است که ظاهراً ادعا می‌کند که «تاریخ» طرف طبقه کارگر است و سرمایه‌داری در نهایت شکست خواهد خورد و اینکه حقایق پیشرفت تاریخی با ارزش‌های جامعه کمونیستی پیوند درخوری دارند. آن‌ها توصیف تاریخی مارکسیستی را که بر نیروهای تولیدی و نه بر روابط تولید، استوار شده و زیربنا را اقتصادی و روبنا را سیاسی، قانونی، ایدئولوژی و فرهنگی می‌داند، زیر سؤال می‌برند.

۲. شرح سوژه انقلابی مارکس. پست مارکسیست‌ها رویکرد بالا را شکلی از تعیین‌گرایی تاریخی می‌دانند که بر مرکزیت حزب به‌عنوان مکان عینی هر نوع مقاومت در برابر سرمایه‌داری اصرار می‌ورزد. تعیین‌گرایی تاریخی، حزب را نوعی مخزن دانش نظری می‌داند و از این‌رو هر عمل دیگری را به‌عنوان قربانی انگیزش خودبه‌خودی و ناآموخته بی‌ارزش جلوه می‌دهد.

۳. شرح اخلاقیات مارکس. انکار اهمیت عاملیت انسان و سنجش اخلاقی به این تعیین‌گرایی تاریخی پیوند می‌خورد. در بهترین حالت، مارکسیسم دیدگاهی مستدل و محدود از انگیزه انسان ارائه می‌دهد. مارکسیست‌ها مسلم می‌دانند که در نتیجه افزایش مواد اولیه، کارگران به‌طور اجتناب‌ناپذیری با یکدیگر متحد می‌شوند تا بر بهره‌کشی سرمایه‌داری غلبه نمایند (به‌ویژه در ماتیفست کمونیست). به‌عکس، پست مارکسیست‌ها ادعا می‌کنند که محرک انسان‌ها (زن و مرد) احساسات، خودآگاه و ناخودآگاه درهم‌پیچیده است.

۴. مارکسیسم و پوزیتیویسم. مارکسیسم براساس روش‌شناسی پوزیتیویستی استوار است که دانش علمی را بر سایر اشکال دانش از اخلاق و زیبایی‌شناسی گرفته تا تجربه، ترجیح می‌دهد. همچنین، حزب آگاه مارکسیست را به‌عنوان مترقی‌ترین نیرو (ی طبقه تحت ستم) در تاریخ بازمی‌شناسد و در نهایت تلاش‌های کارگران (اغلب مردان) را بر سایر تلاش‌ها

در برابر جور و بهره‌کشی برتری می‌دهد. به همین دلیل نیروی کار تولیدکننده را بر سایر انواع نیروی کار (از قبیل بازتولیدکننده) رجحان می‌دهد. به علاوه، یک نوع از هویت (طبقه) را در نسبت با انواع هویت‌ها در اولویت قرار می‌دهد که اغلب محکوم به آگاهی کاذب هستند. به این معنا، تلاش‌ها پیرامون هویت و فردیت، همه ثانوی و مأخوذ از تلاش اصلی هستند: تلاش کارگران.

۵. پیش‌تازگرایی و روشنفکران. مارکس در مورد نقش روشنفکران رادیکال در فرایند رهایی‌بخش مردد بود. در این فرایند حزب نمی‌تواند از تلاش کلی برای براندازی سرمایه‌داری جدا شود، بلکه حزب و بنابراین روشنفکران در «صف اول رژه» قرار می‌گیرند. مارکسیست‌ها تمایل داشتند خودشان را در مرکز جهان رهایی‌بخش قرار دهند و وقتی در رأس قدرت قرار گرفتند عمیقاً اقتدارگرا شدند.

۶ مسئله دموکراسی. هرچقدر مانیفست کمونیسم در مورد «پیروزی در مبارزه دموکراسی» سخن گفته بود، شیوه سیاسی مارکسیست‌ها تنها به ستایش از چنین آرزویی پرداخته است. چگونه ممکن است نظریه رهایی‌بخش واقعاً دموکراتیک شده و به تفاوت ارزش‌ها و هویت‌ها اهمیت دهد؟ به طور مشخص چگونه ممکن است ما مطمئن شویم که ویژگی کمونیسم واقعاً نظامی دموکراتیک، گشوده و جمعی است؟ ملاک شیوه عمل مارکسیستی به سختی از این نظر دلگرم‌کننده بوده و البته، پست‌مارکسیست‌ها اغلب میان‌برهایی به سوی سوسیالیسم واقعاً موجود ساخته‌اند.

همان‌طور که خواهیم دید، عناصر دیگری نیز در رویکرد مارکسیستی بودند که پروبلماتیزه شدند؛ اما نقطه کلیدی این است که پست‌مارکسیست‌ها بنا نداشتند به جستجوی جواب‌های مارکسیستی بروند. به این ترتیب، این پروبلماتیزه کردن‌ها صرفاً به دلایل عینی سیاسی از قبیل نقص شوروی در ایفای وعده‌هایی که داده بود، یا دوری طبقه کارگر غربی از آشکار نمودن نشانه‌های روشن آگاهی انقلابی، یا در نتیجه ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی وقوع پیدا نکردند. بلکه همچنین در پیشرفت‌های مهم روشنفکرانه، به‌ویژه ظهور پسااستارگرایی با تأکیدش بر ویژگی برساختی تفاوت، لغزش و ناخودآگاه ریشه داشتند. در این دیدگاه موضوعات معنا، سوژکتیویته و دنیای نمادین و رابطه غامض میان زبان و بازنمایی سوژکتیویته مطرح می‌شد. تمام این‌ها، با

دغدغه‌های مارکسیسم کلاسیک درباره تبیین عینی جهان مادی و اجتماعی فاصله بسیار زیادی داشتند.

هنوز سؤال‌گزینش باقی می‌ماند. با این تعریف حداقلی چه کسی می‌تواند ذیل نام پست‌مارکسیست بگنجد؟ در اینجا مجدداً باید تذکری داد. ملاک ما در این کتاب قابل پذیرش بودن نظریات نیست. در عوض ملاک گزینش ما تمایل به شرح جزئیات این بحرانی بوده است که پست‌مارکسیسم درباره آن سخن می‌گوید. در این گزینه‌ها، نظریه‌هایی وجود دارند که کل خروجی‌شان حول همین پرسش است؛ در سایر موارد ممکن است تنها یک بحث یا مجموعه‌ای از مقالات فرد، درباره این مسئله باشد. ما کتاب را با ذکر نام افرادی که تداعی‌گر رویدادهای سال ۱۹۶۸ و به‌ویژه شورش پاریس هستند شروع کردیم. این‌ها عبارتند از کورنلیوس کاستوریادیس^۱، ژان‌فرانسوا لیوتار^۲ و دو نویسنده همکار «دلوز و گاتاری».

کاستوریادیس تداعی‌گر گروه سوشالیسم یا بربریت بود که تحلیل نوینی از پست‌تروتسکیسم سرمایه‌داری و کمونیسم شوروی ارائه می‌داد. سایر اعضای این گروه عبارتند از لیوتار و کلود لوفور^۳، که هر دو از کسانی هستند که در گسترش پست‌مارکسیسم راه خود را فراز کرده‌اند. کاستوریادیس تفسیر انتقادی رادیکالی از مارکسیسم در تمام ابعادش ارائه کرد، با این حال سیاست‌های رادیکال غیر قابل گذشت را حفظ کرد. در واقع، مارکسیسم برای او به‌اندازه کافی رادیکال نبود و به طرفداری از گزارش اقتدارگرا و نابجا در مورد احتمالات و پتانسیل‌های مردم عادی جهت توسعه مدیریت امور خود می‌پرداخت. مارکسیسم در واکنش‌هایش نسبت به فعالیت ارگانیک انقلابی پدرسالارانه و بوروکراتیک باقی مانده بود و بنابراین باید مورد نقد قرار می‌گرفت تا امیدها و انرژی‌های رادیکال زنده بمانند. پست‌مارکسیسم کاستوریادیس چالشی بزرگ در برابر خود مارکسیسم است، که ادعا می‌کند بلشویک‌ها آن قدر توسعه اشکال واقعاً رادیکال را پشت گوش انداخته‌اند که شیوه عملی سیاسی‌شان به چیزی پست و بی‌ارزش تبدیل

1. Cornelius Castoriadis
2. Jean-François Lyotard
3. Claude Lefort

شده است. شمشیر تیز کاستوریادیس مقالات مجادله‌آمیزی بود که با یکی از نام‌های مستعارش می‌نوشت. او همچنین تعدادی مطلب بلندتر نوشت که قدرت کامل انتقادی‌اش را نشان می‌دادند. این مقالات در نهاد تخیلی جامعه گرد آورده شده‌اند که شاهکار تحلیل ارائه شده در این خصوص است (کاستوریادیس، ۱۹۸۷).

در فصل دوم به کتاب دو جلدی *سرمایه‌داری و شیزوفرنی*^۱، اثر ژیل دلوز و فلیکس گاتاری^۲ نگاهی می‌اندازیم که مهم‌ترین اقدام نظری رخداد سال ۱۹۶۸ است (دلوز و گاتاری، ۱۹۸۴؛ ۱۹۸۸). دلوز و گاتاری در سرتاسر زندگی‌شان به شکلی شیطن‌آمیز اصرار داشتند که مارکسیست هستند (تابرن^۳، ۴ - ۱: ۲۰۰۳). اما همان‌طور که از کتابشان برمی‌آید، این مارکسیسمی نیست که در ذهن بسیاری از مارکسیست‌ها وجود دارد یا با آن هم‌دلی دارند. کتاب آن‌ها ترکیب پیچیده‌ای از انواع جریان‌های مختلف از حیات‌گرایی و اگزیستانسیالیسم تا نظریه آشوب و روان‌کاوی را نشان می‌دهد. شاید برای دستیابی به روش دقیق‌تر ثبت مطالب است که آن‌ها رویکردی ترکیبی پیش گرفته‌اند و به همه نوع نظریه و هنرهای خلاق، همچنین خود کتاب مارکس متوسل می‌شوند. یک دلیل برای وارد کردنشان به این فهرست آن است که در یک سطح کتاب، آن‌ها بیان بسیار روشنی از پست‌مارکسیسم به‌شمار می‌روند. این کتاب مارکسیسم را در خود دارد اما نه به‌عنوان مبنای زیرین یا حیات‌بخش: انتقاد از سرمایه‌داری در تمام اشکال و نمودهایش. اما این کتاب به شیوه‌ای خاص از مارکسیسم درمی‌گذرد. آن‌ها مارکسیسم بسیاری از مارکسیست‌ها را مورد انتقاد قرار دادند: نوعی راست‌گیشی مهروموم شده و ایمن در برابر انتقاد، پیشرفت و بازبینی. نتیجه نهایی رویکردی است شیبه رویکرد کاستوریادیس که به شکل ملموس از سیاست‌های لنین و طرف‌دارانش فاصله می‌گیرد: جستجو برای مهار کردن تخیل و میل در خدمت سیاست‌های رهایی‌بخش. یکی از نقاط مشترک در اینجا به چالش کشیدن مارکسیسم به‌عنوان عقیده‌ای محافظه‌کار یا کوتاه‌فکرانه است. دلوز و گاتاری همانند کاستوریادیس دریافتند که باید در جستجوی رادیکالیسم بدون واسطه به

1. *Schizophrenia*,

2. Guattari Felix

3. Thoburn

مارکسیسم یا مارکسیسم حزب طلایه‌دار خودگمارده حمله کنند و آن ایده‌های ماندگاری را که نسل‌های مبارز پیشین‌تر با آن سخن می‌گفتند، احیا کنند.

در فصل سوم، آثار لیوتار را بررسی می‌کنیم که شاید بدنام‌ترین به اصطلاح پست‌مدرنیست و مورد حمله کاستوریادیس و گاتاری باشد. اهمیت لیوتار شاید بیشتر فلسفی و نظری باشد تا سیاسی. لیوتار یکی از موضوعات کلیدی پست‌مدرن را توسعه بخشید که به‌نوبه خود یکی از عناصر کلیدی پست‌مارکسیسم به‌شمار می‌رود. این مفهوم مارکسیسم به‌عنوان شرحی فوق‌روایی یا کلی از ماهیت پروسه تاریخی و بنابراین به‌عنوان فلسفه‌ای است که مسئولیت و وابستگی انسان را برطرف می‌سازد. لیوتار در کتاب اخیرش به‌دنبال نوعی سیاست بود که از آنچه متفاوت می‌خواند، دور باشد، جنگ‌افزاری که هیچ راه‌گزینی جز استعلائی نظام کلی‌گرایی که خود از آن برخاسته بود، باقی نگذاشت (لیوتار، ۱۹۸۸) چنان نقطه آغازی در آثار متأخر لیوتار محو شد و او را به یک انقلابی بدل کرد که از فعالیت در اینجا و اکنون برای بهبود زمان حال دفاع می‌کرد. این موضع مصالحه‌ای با لیبرال سرمایه‌داری نداشت که تمایلات مختلف را تهدید تلقی می‌کرد و می‌کوشید آن‌ها را با بازنمایی کلی‌نگرانه مخدوش کند. دولت رفاه مشکلات بسیاری داشت؛ اما برای لیوتار قابل ترجیح‌تر از نتایج احتمالی انقلابی رمانتیک بود.

سپس در فصل چهارم به پست‌مارکسیسم لاکلاو و موفه، می‌پردازیم. پست‌مارکسیسم آن‌ها از میراث لوئی آلتوسر^۱، در کنار سارتر^۲، که شاید برجسته‌ترین چهره مارکسیست فرانسه در دهه ۱۹۶۰ بوده، ساخته شده است. آلتوسر به‌نوبه خود تحت تأثیر شدید کتاب ژاک لاکان^۳، مفسر اصلی روان‌کاوی فروید قرار داشت. مثلاً رویکرد لاکان - آلتوسر برخلاف نظریه‌های ناظر بر جریان داشتن و وفور در آثار دلوز و گاتاری، بر مرکزیت مفهوم فقدان و تخاصم به‌عنوان عناصر ساخت واقعیت اجتماعی و در واقع وضعیت بشری تأکید می‌کند (استاوراکاکیس^۴، ۱۹۹۹: فصل ۱). رویکرد لاکلاو و موفه به‌طور مشابه فقدان را در

1. Althusser Louis

2. Sartre

3. Jacques Lacan

4. Stavrakakis

مرکز سیاست و به‌ویژه در عدم موفقیت پروژه اتحاد سوژه و ابژه، و زبان و جهان در نکته فراگیر و مطلق استعلا قرار می‌دهد. جهان از این نظر همیشه موضوع اختلاف است؛ این همان رادیکال ساختن ماهیت منازعه است به‌طوری که دیدگاه‌ها و هویت‌های مختلف را در بر گیرد چرا که درغیراین‌صورت دیدگاه بسیار محدود زندگی سیاسی در سرمایه‌داری لیبرال را پیش رو خواهیم داشت.

در فصل بعد یکی از مشاجرات کلیدی در دورهٔ پس از سال ۱۹۶۸ را در نظر می‌گیریم. این مشاجره بین و درون فمینیسم‌هایی رخ داد که برخی مارکسیست یا سوسیالیست بودند و برخی دیگر اطلاع کمتری از آثار مارکس داشتند. همان‌طور که در این فصل خواهیم دید، ارتباط بین مارکسیسم و فمینیسم گاهی وصلتی هرچند ناکام است، هر دو انتقادات رادیکالی بر سرمایه‌داری لیبرال وارد می‌کنند و هر دو قادر به تجهیز جنبش‌های اجتماعی برای بازسازی بهتر جهان در جهت آزادی انسان بوده‌اند. عنصر پسامارکسی توسط کسانی وارد بحث شده است که به واکنش مشترکی در برابر بحران معاصر از سوی هر دو گرایش مارکسیسم و فمینیسم باور دارند. غیرقابل دسترس، معرفت‌شناختی، فیلسوفانه و سیاسی دانستن موضع حقیقی در وضعیت ظلم و بیدادی که بر زنان روا داشته می‌شود به فزونی فمینیسم‌های رادیکال از نوع پسامارکسی منجر شده است: تمامی انواع فمینیسم‌های نظرگاهی، فمینیسم‌های مقاومت، فمینیسم‌های مادی‌گرا. هدف ما در این فصل تصویر این واکنش‌های متفاوت و ارائهٔ روش‌هایی است که با آن‌ها می‌توان با گسترش انتقادات فمینیستی نوعی از انتقاد پسامارکسی را گسترش داد.

در همان زمان که لاکلاو و موفه، پست‌مارکسیسم خود را طرح کردند، اگنس هلر^۱ در حال تکمیل موضعی بود که در بسیاری از روش‌های انتقاد بر مارکسیسم و سیاست‌هایش مشابه نقد آنان بود. با این حال هلر با پس‌زمینهٔ مارکسیست انسان‌گرا برخلاف موضع ضد انسان‌گرایی آلتوسر و پیروانش سخن می‌گفت (تورمی، ۲۰۰۱: مقدمه). انتقاد هلر همچنین مجادلاتی را طرح کرد که کاستوریادیس و لیوتار هم پیش از آن، آن‌ها را به تصویر کشیده بودند. سیاست‌های خود هلر ناشی از تجربهٔ رویدادهای مجارستان در سال ۱۹۶۵ بود که

هلر مستقیماً درگیر آن شده بود. این یعنی سیاست اداره امور خود، دموکراسی مستقیم و مشورتی. باوجوداین، اعتقاد به فضایل عمل به شیوه دموکراسی در تمام زمینه‌های هستی نتوانست زندگی او را به یک دموکراسی واقعی پیوند زند (هلر مجارستان را به مقصد استرالیا در سال ۱۹۷۶ ترک کرد). در واقع رویه شرایط سیاسی پست‌مدرن که او مدام به آن استناد می‌کرد، خوش‌بینی نسبت به فرایند استعلایی مدرنیته و سرمایه‌داری لیبرال را از طریق حکمرانی دموکراتیک بر خود افزایش می‌داد. در نتیجه او نیز مانند لیوتار خودش را با گشودگی و احتمالی بودن نهفته در لیبرال دموکراسی وفق داد. این امر منجر به این ادعا شد که هیچ باور یا عقیده بنیادینی بیش از مشورت دموکراتیک و آزادی سیاسی نمی‌تواند از شکل‌گیری و گسترش مجدد جامعه در امتداد خطوط متنوع مورد نظر شهروندان حمایت کند. البته این نظر با مدل شورش مجارستان فاصله‌ای جدی داشت. اما هلر ظرفیت دوربرد دموکراسی برای تطبیق و تغییر باوران‌های جدید را در نظر داشت. دموکراسی در عمل بدل به دموکراسی رادیکال می‌شد و به‌نوبه خود از جهانی‌سازی ارزش‌های عدالت و تساوی که مارکسیست‌ها خودشان آن‌ها را بیان می‌کردند، سخن می‌گفت.

هلر در آثار اولیه خود تحت تأثیر هابرماس بود، برخی از آثار او که در فصل هفتم به آن می‌پردازیم. کسی بر آثار هابرماس برچسب پست‌مارکسیست نمی‌زند اما ما مجدداً می‌گوییم که پست‌مارکسیسم را به‌معنای آثار متفکرانی در نظر آورده‌ایم که در مخالفت با راست‌کیشی، مکتب جدیدی را می‌سازند. حاصل نهایی کار هابرماس که یکی از بزرگ‌ترین متفکران چهار دهه گذشته بوده است، تأکید بر مرتبط بودن و اهمیت آثار مارکس است. در واقع روزگاری هابرماس به سهم خودش در جهت بخشیدن زندگی تازه به ماتریالیسم تاریخی تلاش می‌کرد. کار او را بسیار ابتکاری و تجربی می‌خوانند. ارتباطش با مارکس مانند دانشجوی صبور و بردباری بود که با قالب‌گیری و بسته‌بندی جدید مفاهیم و مواضع او امید داشت پروژه اصلی را گسترش دهد اما تا نقطه‌ای معین. هابرماس در آثار اخیرش صراحتاً مارکس را کنار گذاشته تا موضعی را بپذیرد که می‌توان آن را پست‌مارکسیستی نامید. در این موضع با دفاع از حکومت مشروطه، توسعه نوعی

سیاست بر پایه ایجاد حوزه عمومی ضروری می‌شود که موضوع یکی از آثار قبلی او بوده است. این دل‌مشغولی قطعاً یک دل‌مشغولی پست‌مارکسیستی است. مارکس، همان‌طور که ادعا می‌شود، تصویر کوتاهی از ماهیت این حوزه عمومی به دست می‌دهد و در عمل آن را به جامعه مدنی بورژوازی ماکول می‌سازد و بنابراین به جای اینکه آن را مانند بنگاهی در نظر بگیرد که آینده‌های ممکن بسیاری دارد که می‌توان در ساخت آن‌ها مشارکت داشت، آن را به موضوع تفکر استعلایی بدل می‌سازد. بنابراین سهم هابرماس در این تفکر، بازاندیشی درباره میراث نظریه دموکراسی است که توسط بسیاری از این اشخاص اصلی‌ترین جنبه مغفول‌مانده اندیشه مارکس به‌شمار رفته است.

آخرین شخص مهمی که در نظر داریم، ژاک دریدا^۱ است. دریدا معروف‌ترین استاد ترسیم رویکرد «پساساختارگرایی» شالوده‌شکنی است که در واکنش نسبت به بحران «علوم انسانی» در پایان دهه ۱۹۶۰ به راه افتاد. رایج‌ترین اندیشه این فیلسوف و نظریه‌پرداز اقدامی شگفت‌انگیز برای مناظراتی درباره آینده نظریه رادیکال در کتاب «شباح مارکس» است. این اثر با جذابیت و فریبندگی بسیار از چنان قدرت و خلاقیتی برخوردار است که دریدا را به نظریه‌پرداز اصلی پست‌مارکسیسم بدل می‌کند و اهمیت مارکس را حتی با اینکه او را ذیل نام «بین‌الملل جدید» طبقه‌بندی می‌کند، باز می‌شناسد. این نامی است که او بر وسایل نیل به سیاست‌های رهایی‌بخش می‌گذارد. دریدا نقشی کلیدی دارد نه تنها به دلیل چیزی که اعلام می‌کند - اهمیت مستدام مارکس - بلکه برای آنچه به نظر پیشگویی کرده است: ظهور جنبشی پراکنده و در جنبه‌های مختلف ضد سرمایه‌داری به شکلی پسامارکسی. به یک معنا او یکی از مسائل پیچیده و غامض قرن جدید را پیش‌بینی کرد: چگونه روحیه مارکس را بدون سر فروود آوردن در برابر حسرت گذشته یا انفعال وضعیتی که بر انتظار بازگشت به این تخیل اصرار می‌ورزد، زنده نگه داریم. ما باید با، یا بدون مارکس زندگی کنیم، باید با و برای روحیه مارکس زندگی کنیم، همان‌طور که خواهیم دید این رفتار پسامارکسی است (دریدا، ۱۹۹۴).

این وضعیت ما را وادار می‌کند در ارزیابی مجدد و ارائه شرح قطعی و جامع اندیشه

پسامارکسی متوقف شویم. همان‌طور که دیدیم، چنین هدفی تعریف پست‌مارکسیسم را برایمان دشوار می‌سازد: الگویی متفاوت از اندیشه‌ها، تجویزها و انتقادات واحد و به‌هم وابسته که از سوی گروهی از متفکران طرح شده که هریک نقشی مهم در این جنبش بازی کرده‌اند. به همین دلیل می‌خواهیم هر فصل به‌خودی‌خود کامل باشد، افراد بسیار زیادی هستند که کمتر به ماجرای پست‌مارکسیسم علاقه دارند و می‌خواهند تنها سهم ویژه یک اندیشمند خاص را در روند انتقادی خودش مطالعه کنند. همچنین باید گفت که اندیشمندان و نظریه‌پردازان بسیاری هستند که می‌توانستیم در اینجا از آن‌ها یاد کنیم اما بنا به دلایل بسیاری، از آن‌ها صرف‌نظر کرده‌ایم. در واقع می‌توان کتابی دیگر درباره پست‌مارکسیسم نوشت که شامل نقاط اشتراک اندره گورز^۱، ژان بودریار^۲، اسلاوی زیژک، کلود لوفور، گروه متنوع پست‌مارکسیست‌های سبز (جان بلامی فوستر^۳، جیمز اوکانر^۴) و شبه‌مارکسیست‌های غیر راست‌گیش (فردریک جیمسون^۵، دیوید هاروی^۶، الن مک‌سینز وود^۷) باشد. چنین اشخاصی را می‌توان مانند کسانی دانست که در اینجا به‌عنوان نظریه‌پردازانی مورد توجه واقع شده‌اند که در مدار مارکسیسم باقی مانده اما انتقادات مهمی به آن دارند. بااین‌حال، امیدواریم خواننده شروع به مشاهده نقاط اتصال بین این اندیشمندان نماید؛ نقاطی که در فضایی قرار دارند که شاید اگر در این بحث به‌سوی آن کشیده نمی‌شدیم چندان هم قابل رؤیت نبود و (در صورت لزوم) خودشان کشف نظریه‌پردازانی غیر از این عده را ادامه دهند.

بالاخره باید اضافه کنیم که هر بحثی درباره ماهیت و معنای پست‌مارکسیسم به شکل تناقض‌آمیزی، کمک می‌کند تا بحث افراد را به‌گونه‌ای بخوانیم که در حالت عادی چنین

-
1. André Gorz
 2. Jean Baudrillard
 3. John Bellamy-Foster
 4. James O'Connor
 5. Frederic Jameson
 6. David Harvey
 7. Ellen Meiksins Wood

نگاهی به آن‌ها نداشتیم: آثار خود مارکس هم - اگرچه بعضی از بخش‌های آن - در یک سطح توسط پست‌مارکسیسم و در واقع توسط شیوه انتقاد با پیشوند «پست» بار دیگر بیان می‌شوند. نیاز به انکار یا رسیدن به ورای مارکس در عین حال نیازمند مطالعه مجدد مارکس، تفکر مجدد درباره آثار او و حفظ حرکت پیوسته و مداوم در مسیر نظریه خوانای او است. آن‌هم برای ما که ساکنان دنیایی هستیم که هم مدافعان و هم مخالفان بر این باورند که بدون تردید و حتی به شکل پرسروصدایی زیر سلطه سرمایه‌داری است. ما می‌پنداریم مادامی که سرمایه‌داری وجود دارد، ما نیازمند مطالعه مجدد آثار بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز سرمایه‌داری و امکانات مختلف آینده آن خواهیم بود. از این نظر ظهور پست‌مارکسیسم را مرگ یا پایان مارکسیسم نمی‌دانیم، به هیچ وجه. همان‌طور که روشن است در سطحی قرار داریم که هنوز دوره مارکس است. چالش سر راه پست‌مارکسیسم چالش هر جریان رادیکال خودآگاه دیگر در حوزه اندیشه است، یعنی نشان دادن اینکه تعدیلات، بازخوانی‌ها و انتقاداتی که این جریان بر تصورات مارکسی از سرمایه‌داری و منازعات آن وارد می‌سازد، ممکن است به خود این جریان هم وارد آید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

- Bell, D. (1960) *The End of Ideology*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Castoriadis, C. (1987) *The Imaginary Institution of Society*, trans. K. Blamey, Cambridge: Polity Press.
- Deleuze, G. and Guattari, F. (1984) *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia*, London: Athlone Press.
- Deleuze, G. and Guattari, F. (1988) *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, London: Athlone Press.
- Derrida, J. (1994) *Specters of Marx: The State of the Debt, the Work of Mourning, and the New International*, trans. P. Kamuf, London: Routledge.
- Geras, N. (1987) 'Post-Marxism', *New Left Review*, 163: 40-82.
- Laclau, E. and Mouffe. (1985) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, London: Verso.
- Lukacs, G. (1971) *History and Class Consciousness*, trans. R. Livingstone, London: Merlin.

- Lyotard, J.-F. (1988) *The Differend: Phrases in Dispute*, trans. G. v. d. Abbeele, Manchester: Manchester University Press.
- Marcuse, H. (1964) *One Dimensional Man*, London: Sphere Books.
- McLennan, G. (1996) 'Post-Marxism and the "Four Sins" of Modernist Theorizing', *New Left Review*, 218: 53-74.
- Mouzelis, N. (1988) 'Marxism or Post-Marxism?', *New Left Review*, 167: 107-23.
- Murray, P. and Schuler, J.A. (1988) 'Post-Marxism in a French Context', *History of European Ideas*, 9: 321-34.
- Sim, S. (ed.) (1998) *Post-Marxism: A Reader*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Sim, S. (2000) *Post-Marxism: An Intellectual History*, London: Routledge.
- Stavrakakis, Y. (1999) *Lacan and the Political*, London: Routledge.
- Thoburn, N. (2003) *Deleuze, Marx and Politics*, London: Routledge.
- Tormey, S. (2001) *Agnes Heller: Socialism, Autonomy and the Postmodern*, Manchester: Manchester University Press.
- Zizek, S. (1998) 'Psychoanalysis in Post-Marxism: The Case of Alain Badiou', *South Atlantic Quarterly*, 97: 235-62.